

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 1: نظر محقق خراسانی پیرامون اخبار من بلغ: این اخبار، بر استحباب ذات عمل دلالت دارند

ملاحظه فرمودید نظر مرحوم آخوند خراسانی این است که: ما از اخبار «من بلغ» استفاده می کنیم که خود این عملی که در روایت ضعیف وارد شده که دارای ثواب هست خود این عمل استحباب دارد و ذات این عمل استحباب دارد.

یادآوری 2: نظر محقق انصاری پیرامون اخبار من بلغ: اگر قائل به استحباب شویم این اخبار بر استحباب عملی که به داعی ثواب موعود اتیان شود دلالت دارد.

و مرحوم شیخ اعظم انصاری معتقد است که اگر قائل به استحباب بشویم ذات عمل استحباب ندارد بلکه عمل اگر به داعی ثواب موعود باشد استحباب دارد و مرحوم آخوند فرمودند: اگر عمل را حتی به داعی ثواب موعود انجام بدهد باز شارع ثواب را بر ذات عمل قرار می دهد یعنی این داعی روی بیان ایشان اثری در ترتب ثواب بر ذات عمل ندارد؛ شیخ می فرماید: اگر بدون این داعی باشد ثواب ندارد و اگر با این داعی بود ثواب برآن مترتب است؛

بررسی چند نکته محوری؛ کلام محقق انصاری صحیح است یا کلام محقق خراسانی؟

عرض کردیم برای اینکه کلام آخوند و مرحوم شیخ و اصل حقیقت در اینجا روشن بشود، اینجا چند نکته محوری وجود دارد:

نکته اول: بررسی فاء تفریع در اخبار من بلغ

«اولین نکته محوری»: این است که فاء تفریع در این روایات چه اثری دارد «من بلغه شیء من الثواب فعمله» پس این فاء باید تکلیفش روشن بشود

نکته دوم: بررسی اینکه آیا مطلقات در برخی اخبار من بلغ، با مقیدات در برخی دیگر آن روایات تقیید می خورد؟

«دومین نکته محوری»: این است که در بعضی از این روایات، «فعله» به صورت مطلق آمده اما در دو روایت به صورت مقید

آمده و دارد «فعله طلب قول النبی(ص)» و «فعله التماسا للثواب الموعود»؛ حال آیا تقیید در این روایات سبب این می شود که آن مطلقا مقید بشود یا خیر؟

نکته سوم (از محقق روحانی): در ما نحن فیه یک کبرای مسلم داریم و یک صغرای مورد نزاع.

«سومین نکته محوری»: این است که -این نکته را در کتاب «منتقى الاصول» متذکر شدند- ما یک کبری در اینجا داریم که آن کبری به قول صاحب «منتقى الاصول» «مسلمة و غیر قابلة للحدثة» لازم به ذکر است کبری این است که: کبرای مسلم: اگر دلیلی متکفل ترتب ثواب بر فعلی باشد 1. یا آن فعل فی نفسه اقتضای ثواب ندارد که در اینجا کشف از تعلق امر مولوی استحبابی می کنیم 2. یا آن فعل فی نفسه اقتضای ثواب دارد که این ارشاد به حکم عقل است.

اگر یک دلیلی متکفل ترتب ثواب بر یک فعلی باشد که این فعل خودش فی نفسه اقتضاء این ثواب را ندارد و اگر دلیلی دلالت کند بر اینکه یک ثوابی مترتب است بر یک فعلی این یک و آن فعل خودش اقتضا ثواب را فی نفسه ندارد، اینجا ما کشف از تعلق یک امر مولوی می کنیم یعنی می فهمیم این فعل یک امر مولوی استحبابی به او تعلق پیدا کرده.

مثلا اگر کسی نگاه بکند به ماه شب اول ثواب دارد و این رویت به هلال در شب اول اقتضایی فی نفسه برای ثواب ندارد یعنی یک اقتضایی که ما بتوانیم درک بکنیم و عقل ما بتواند او را درک بکند چنین اقتضایی ندارد و اگر در یک روایتی چنین چیزی را دیدیم که ثواب بر این نگاه مترتب است ما کشف از این می کنیم که یک امر مولوی در اینجا وجود دارد اما اگر در یک دلیلی ثواب مترتب بر یک فعلی شد که آن فعل خودش اقتضاء ثواب دارد اینجا کشف از تعلق امر مولوی نمی کند؛ اگر یک فعلی را خود عقل درک بکند که فاعل این فعل مستحق ثواب هست حالا در یک روایتی هم آمد و گفت این فعل دارای ثواب است این ارشاد به همان حکم عقل است و ما از این یک امر مولوی استحبابی را استفاده نمی کنیم این بنحو کبری بود.

صغرای مورد نزاع: اخبار من بلغ از کدامیک از دو قسم کبراست؟ اگر از قسم اول باشد کلام آخوند صحیح است و اگر از قسم دوم باشد کلام آخوند درست نیست.

بعد ایشان در کتاب «منتقى الاصول» می فرماید: همه نزاع در اینجا در صغری است یعنی نزاع در این است که این نصوص و این اخبار من بلغ از کدامیک از این دو قسم کبری است؟ آیا این نصوص همچون «من بلغه شیء من الثواب فعمله کان له اجر ذلک» از قسم اول است؟ که ما بگوییم کشف از تعلق امر مولوی استحبابی دارد؟

یا اینکه نه، این نصوص از قسم دوم است که کاشفیت از یک امر مولوی استحبابی نداشته باشد؛ خوب ببینید این هم یک نکته محوری سوم است که در اینجا مطرح است. خلاصه اینکه: پس نکته محوری اول فاء تفریع است که باید تکلیفش را روشن کنیم و نکته محوری دوم تقیید در بعضی روایات است که باید تکلیفش را روشن کنیم و این نکته سوم که بالاخره آخوند که می خواهد بفرماید ذات عمل استحباب دارد؛ استحباب در جایی است که یک امر مولوی شرعی باشد و باید از این ترتب ثواب ما به آن امر استحبابی مولوی برسیم اما اگر گفتیم این ترتب ثواب کاشف از این امر مولوی نیست اینجا دیگر کلام مرحوم آخوند درست نمی شود؛

بررسی فاء تفریع از منظر محقق خراسانی؛ در اخبار من بلغ فاء تفریع وجود دارد و تفریع اقتضا دارد که عمل باید به قید بلوغ ثواب باشد خوب حالا اینجا ما اول این مساله فاء تفریع را که دیروز هم گفتیم باز این را اشاره کنیم؛ آخوند قبول دارد که در این

روایات تفریع وجود دارد: «من بلغه شیء من الثواب فعمله» این «فعمله»، «ان قلت» که این تفریع، ظهور در این دارد که عمل باید به قید این بلوغ ثواب باشد «من بلغه شیء من الثواب فعمله» یعنی «فعمل لاجل بلوغ الثواب»

محقق اصفهانی در دفاع از محقق خراسانی: فاء تفریع در ما نحن فیه، ظهور در مجرد ترتیب دارد و این شبیه «من سمع الاذان فبادره» است

مرحوم اصفهانی در دفاع از آخوند جواب داد که فاء تفریع دو نوع است: یک فاء تفریع داریم که مسبب را بر سبب متفرع می کند و ظهور در سببیت و علیت دارد اما یک فاء تفریعی داریم که ظهور در ترتیب دارد و ترتیب یعنی این فعل از جهت زمانی و از جهت وقوعی مترتب بر اوست، اما معلول او نیست؛ حالا همین جا این مطلب را نتیجه بگیریم که آیا حرف مرحوم اصفهانی درست است یا نه؟

مرحوم اصفهانی می فرماید: این فاء تفریع در این روایات از نوع دوم است یعنی فقط دلالت بر مجرد ترتیب دارد «من بلغه شیء من الثواب» به گوشش خورد فلان عمل اینقدر ثواب دارد پس «فعمله» یعنی «ثم عمله» و او را عمل کرد و اگر گفتیم این فقط دلالت بر ترتیب دارد دیگر معنا ندارد که بگوییم «فعمل مقیدا ببلوغ الثواب»، نه «فعمل» و بعد مرحوم اصفهانی تشبیه کرد و فرمود مثل این است که بگوییم «من سمع الاذان فبادره» که این «فبادره» معلول سماع اذان نیست بلکه «فبادره» برای این است که فضیلت مباردت و فضیلت اول وقت را بخواهد درک کند، اینجا دیگر بستگی دارد به استظهار آقایان که ببیند از این روایت چه چیزی استظهار می کنند؛

مناقشه بر کلام محقق اصفهانی: کلام محقق اصفهانی بر خلاف ظاهر است و فاء در ما نحن فیه ظهور در سببیت دارد و تشبیه «فعمله» به «فبادره» تشبیه صحیحی نیست

به نظر می رسد فرمایش مرحوم اصفهانی بر خلاف ظاهر است زیرا وقتی روایت می گوید «من بلغه شیء من الثواب فعمله» این ظهور در همان قسم اول دارد یعنی ظهور در تعلیل و سببیت دارد چه اینکه وقتی می پرسیم چرا این کار را انجام دادی؟ می گوید چون به گوش من خورد که این عمل ثواب دارد و عمل برای این است که این ثواب دارد و یا در «من سمع الاذان فبادره» می پرسیم چرا مباردت کردید؟ در اینجا نمی گوید چون من اذان را شنیدم بلکه می گوید چون می خواهم فضیلت اول وقت از دستم فوت نشود لذا تشبیه ما نحن فیه به این مثال تشبیه درستی نیست.

نظر مختار پیرامون فاء تفریع: در اینجا فاء تفریع ظهور دارد بر اینکه این فعل، معلول بلوغ ثواب است

ما باشیم و ظاهر فاء تفریع؛ فاء تفریع ظهور در این معنا دارد که این معلول آن است یعنی عمل من «لاجل بلوغ الثواب» است؛ شیوه برخورد محقق خراسانی با فاء تفریع: اصل تفریع مورد پذیرش است و مقتضای تفریع انجام عمل به داعی طلب ثواب است لکن داعی موجب نمی شود که وجه و عنوان برای عمل باشد زیرا داعی موخر از عمل است و نمی تواند قید برای عمل باشد منتهی دقت فرمودید در بحث دیروز که خود مرحوم آخوند نخواستند از راه ادبی مساله را حل کند و مرحوم آخوند فرمود: درست است ما قبول داریم که در اینجا تفریع وجود دارد و مقتضای تفریع این است که این عمل به داعی طلب ثواب باشد اما از این راه وارد شد و فرمود: «داعی لایوجب وجها و عنوانا للمدعو الیه» یعنی داعی نمی تواند برای مدعو الیه (همان عمل است) وجه و عنوان باشد؛

برای اینکه داعی -دیروز هم عرض کردیم و کلام مرحوم اصفهانی را هم توضیح دادیم- چیزی است که از حیث وجود ذهنی، مقدم بر عمل است و شما یک عملی را می خواهید انجام بدهید اول در ذهنتان غایت می آید؛ اما از حیث وجود خارجی موخر از عمل است و این در تمام غایات وجود دارد یعنی در تمام غایات، داعی و غایت «من جهة وجود الذهنی مقدم علی العمل و من جهة وجود خارجی موخر عن العمل» خوب چیزی که موخر از عمل است نمی تواند قید برای عمل باشد و نمی شود عمل مقید به آن قید باشد لذا مرحوم آخوند خودش از این راه وارد شد و مسئله را این چنین حل کرد که عبارت مرحوم آخوند را دیروز خواندیم و توضیح دادیم.

سؤال: آیا فرمایش محقق خراسانی صحیح است یا خبر؟

حالا باید ببینیم که آیا این فرمایش آخوند درست است یا نه؟ عرض کردم ترتیب بحث را خوب به ذهن بسپارید و مسلط بر بحث بشوید تا ان شاء الله به حول و قوه الهی به نتیجه درستی در این روایات من بلغ برسید؛

جواب: بلا اشکال فاء تفریع ظهور در کلام شیخ اعظم دارد و آخوند خراسانی اگر بگوید این فاء در اینجا مثل «فباده» است حرف درستی نیست

ببینید مسئله این است که روشن از راه فاء تفریع نمی شود مسئله را حل کرد. بلا اشکال فاء تفریع ظهور در کلام شیخ دارد و آخوند بخواهد بگوید این فاء در اینجا مثل فباده است حرف درستی نیست. اما این قرینه که دیروز عبارت مرحوم آخوند را خواندیم «بداهة ان الداعي الي العمل لایوجب له وجها و عنوانا يعطى به بذاك الوجه و العنوان»؛ دیروز عرض کردیم مرحوم اصفهانی این «لایوجب» را به «یمتنع» تفسیر کردند. حالا ما به «یمتنع» تفسیر نمی کنیم و روی همان «لایوجب» ظاهر عبارت آخوند پیش می رویم.

سؤال: اگر یک چیزی داعی برای عمل باشد آیا نمی تواند قید بر عمل باشد؟

آخوند که می فرماید: «لا یوجب وجها و عنوانا» می پرسیم چرا؟ چرا اگر یک چیزی داعی بر عمل باشد نمی تواند قید برای عمل باشد؟

جواب: 1. آخوند: اگر چیزی داعی بر عمل باشد موجب نمی شود قید برای عمل باشد 2. نظر مختار: این حرف درستی است اما در ما نحن فیه قرینه (تفریع) داریم که داعی، قید برای عمل است و این استحاله ای ندارد زیرا صرف تقدم ذهنی کافی است بر اینکه عمل مقید به داعی باشد

به نظر ما داعی بر عمل به خودی خود، قید برای عمل نمی شود؛ این حرف درستی است و داعی برای عمل به خودی خود به عمل عنوان نمی دهد. اما اگر ما قرینه ای داشته باشیم در یک موردی و در بعضی از موارد بگویم در این مورد داعی، قید برای عمل است و اگر عمل مقید به این داعی شد اینجا آثار برایش بار می شود. این محال نیست و استحاله ای در آن نیست. داعی درست است. زیرا داعی از جهت وجود خارجی اش موخر از عمل است اما از جهت وجود ذهنی چون مقدم است همین کفایت در این می کند که امکان این که عمل مقید به او انجام بشود در آن باشد.

اگر ذهناً و خارجاً هر دو موخر از عمل بود می گفتیم چیزی که ذهناً و خارجاً هر دو موخر از عمل است این را چگونه شما می

خواهید آن را در دایره عمل بیاورید؟ اما چیزی که ذهن ما را متوجه می‌کند و انسان فاعل هم اول تصور می‌کند و می‌گوید من این عمل را می‌خواهم به داعی این ثواب موعود بیاورم. شارع هم می‌تواند بگوید اگر این را به داعی این ثواب موعود آوردی من این ثواب را به تو می‌دهم. این چه استحاله‌ای دارد؟

عرض کردم اولاً خود مرحوم آخوند نمی‌خواهد بگوید اینجا استحاله دارد بلکه می‌گوید «لا یوجب». ما هم قبول می‌کنیم «لا یوجب» را اما با این قید، که می‌گوییم: به خودی خود «لا یوجب». یعنی به داعی خودی خود «لا یوجب وجهاً و عنواناً للعمل» یعنی قید برای عمل واقع نمی‌شود؛ اما اگر در یک موردی قرینه وجود داشت مثل همین ما نحن فیه. در ما نحن فیه قرینه وجود دارد قرینه هم همین تفریع است. شما اگر می‌خواستید اثبات استحاله کنید خوب آن یک امر دیگری بود ولی شما که مسئله استحاله را مطرح نکردید. حالا که قرینه وجود دارد ما بیایم بگوییم آقا اینجا اشکالی ندارد و این عمل مقید به این داعی باشد.

محقق اصفهانی: همان طوری که عنوان احتیاط و انقیاد، یک عنوانی است که بعد از عمل است و نمی‌توان گفت قید برای عمل است ما نحن فیه هم شبیه به عنوان انقیاد و احتیاط است

در کلام مرحوم اصفهانی ایشان فرمود همان طوری که عنوان احتیاط و عنوان انقیاد، یک عنوانی است که بعد از عمل است و ما نمی‌توانیم بگوییم که این، قید برای عمل است یعنی عمل که آمد تمام شد بگوییم این عمل عنوان احتیاطی را دارد. ما نحن فیه را هم تشبیه کرد محقق اصفهانی به همین عنوان انقیاد و عنوان احتیاط.

مناقشه بر کلام محقق اصفهانی: در این که انقیاد و احتیاط می‌تواند قید برای عمل باشد ظاهراً اشکالی وجود ندارد و در ما نحن فیه هم مسئله همین طور است.

ما عرضمان این است که همین جا هم ما اشکال داریم و می‌گوییم چه اشکالی دارد که عمل مقید «بعنوان الانقیاد» موضوع برای ثواب واقع بشود؟ و چه اشکالی دارد عمل مقید «بعنوان الاحتیاط» موضوع برای ثواب واقع بشود؟ این اشکال و استحاله‌ای ندارد. یعنی اینکه شخص بگوید من این عمل را «مقیداً بعنوان الانقیاد» چون می‌خواهم عبد منقاد باشم یا بگویم چون می‌خواهم محتاط باشم به عنوان عبد محتاط انجام می‌دهم و شارع هم می‌تواند برایش ثواب مترتب بکند. علی‌کل حال در این که انقیاد و احتیاط هم می‌تواند قید باشد ظاهراً اشکالی وجود ندارد و در ما نحن فیه هم مسئله همین طور است.

نتیجه: محقق خراسانی راه روشنی (نه از طریق فاء تفریع و نه از نظر استدلال) برای ابطال کلام شیخ نتوانست اقامه کند

در نتیجه تا اینجا آخوند نتوانست یک راه روشنی برای ابطال کلام شیخ اقامه کند. و نتوانست نه از نظر فاء تفریع و نه از نظر استدلال یک راه روشن و محکمی برای ابطال نظریه شیخ در اینجا درست کند. خلاصه اینکه: ما در بعضی از جاها می‌توانیم مقید کنیم و عمل را می‌توانیم به آن داعی مقید کنیم. جایی که قرینه داشته باشیم. آنجایی که قرینه وجود داشته باشد عمل مقید به آن عنوان داعی می‌شود.

عرض کردم یک وقت مرحوم آخوند می‌گوید این استحاله دارد در عبارات کفایه که در آنجا نیامده که این استحاله دارد «بداهة ان الداعي الي العمل لا يوجب له وجهاً و عنواناً يعطى به بذاك الوجه و العنوان». آخوند می‌گوید ما یک عمل داریم و یک داعی به عمل داریم. عمل را مدعو الیه هم می‌گویند. این عمل چون وجوداً مقدم است و داعی موخر هست پس داعی نمی‌تواند بیاید این عمل را معنون به خودش کند یعنی «لا یوجب».

که ما عرض کردیم نه؛ زیرا «لا یوجب» فی نفسه درست است؛ اما اگر در یکجا قرینه‌ای وجود داشته باشد مانعی ندارد مثلاً

گاهی اوقات شارع فرموده که صوم به داعی تقوا است. «لعلکم تتقون». حالا اینجا ما قرینه ای نداریم که حتماً صوم را باید به این داعی انجام داد. حالا اگر کسی اصلاً صوم را انجام دهد و در ذهنش هم مسئله تقوا نباشد «لعلکم تتقون» برایش مترتب می شود. قرینه ای نداریم و هر جا قرینه ای نداشتیم فی حد نفسه می گوئیم داعی اخذ در مدعو الیه نشده. اما در ما نحن فیه قرینه داریم. زیرا قرینه می گوید اگر می خواهی آن ثواب موعود را شارع به شما بدهد عمل را به همان داعی باید انجام بدهید. اینجا چون قرینه وجود دارد می گوئیم داعی قید در مدعو الیه است. این قسمت اول در اینجا تمام شد.

بررسی اطلاق و تقیید به دو بیان از محقق خراسانی

در قسمت دوم می رویم سراغ این تقیید هایی که در این دو روایت وجود دارد. حالا ولو این که این دو روایتی که قید در آن آمده از جهت سند هم ضعیف است. اینجا این نکته را عرض بکنم که آقایان پیش مطالعه کنید

بیان اول: اطلاق و تقیید هر چند در ما نحن فیه وجود دارد اما جاری نیست زیرا هر دو مثبتین اند و تنافی بین آنها وجود ندارد

مرحوم آخوند در مقابل شیخ فرمود ما اینجا يك روايات مطلق داریم و يك روايات مقید داریم و اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست. گفتیم علت اینکه آخوند این حرف را زده این است که چون هر دو مثبتین هستند و تنافی بین آنها نیست. و روایات دسته اولی به صورت مطلق می گوید «فعله» و آن دو روایت می گویند «فعله طلب قول النبی» پس اینجا مثبتین اند و مثبتین بینشان تنافی وجود ندارد و چون تنافی وجود ندارد قاعده حمل مطلق بر مقید، جایی است که تنافی در آنها باشد.

بیان دوم: اطلاق و تقیید هر چند در ما نحن فیه وجود دارد اما جاری نیست زیرا امر در روایات مطلقه، مولوی و امر در روایات مقیده، ارشادی است حالا يك وجه دیگری برای کلام آخوند در بعضی از کلمات آمده گفتند آخوند می خواهد بگوید آن روایات مطلقه امرش مولوی است و این روایات مقیده ارشادی است. و اگر يك مطلق داشتیم مولوی و مقیدی داشتیم ارشادی اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست. بلکه جای حمل مطلق بر مقید جایی است که هر دو مولوی باشند حالا این را به کفایه و شروح کفایه مراجعه کنید ببینید که آیا این مطلب درست است یا نه؟

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.